

ویرایش مجدد

سمیه دل‌زنده‌روی

دانشگاه ولی عصر رفسنجان

در این بخش بحث جدیدی را آغاز می‌کنیم با عنوان ویرایش مجدد. فکر این بخش از یکی از مقاله‌های دکتر خزاعی فراهم گرفته است که گفته بودند بسیاری از ترجمه‌های چاپ‌شده نیاز به ویرایش مجدد دارند. متونی را که برای ویرایش انتخاب می‌کنیم متون غیرداستانی خواهند بود؛ به‌ویژه کتاب‌هایی با موضوعات عام که برای مخاطبی عام نوشته می‌شوند. این قبیل کتاب‌ها را که اتفاقاً مخاطبان زیادی هم دارند معمولاً نومترجمان ترجمه می‌کنند. اگر خوشبینانه نگاه کنیم، این کتاب‌ها را که ناشرانش چندان هم معتبر نیستند، ویرایش می‌کنند، ولی احتمالاً ویرایش محدود است به ویرایش کاملاً صوری و بازنویسی جمله‌های بدساختار را دربرنمی‌گیرد. درواقع برخی از این ترجمه‌ها اساساً غیرقابل ویرایش است؛ چون هیچ ویراستاری نمی‌تواند کار مترجم را بکند و تمام جمله‌ها را با ساختاری جدید بنویسد.

هدف از ذکر نمونه‌ها و بحث درباره آنها در این بخش این است که بگوییم ترجمه باید از مبدأ درست صورت بگیرد. اگر مترجم در کار خود کوتاهی کند، هم خواننده را به دردسر می‌اندازد و هم ویراستار را و کاری هم از دست ویراستار ساخته نیست.

بزرگ‌ترین اشکال چنین ترجمه‌هایی این است که مترجم نه به نوع متنی که ترجمه می‌کند توجه دارد و نه به نیاز مخاطب خود. در این نوع متون آنچه مهم است اطلاعاتی است که نویسنده عرضه می‌کند و چون اولویت کار مترجم انتقال اطلاعات است، این اطلاعات باید به شیوه‌ای مؤثر و با زبانی خالی از ثقل و ابهام نوشته شود. خواننده این نوع ترجمه‌ها هم نوعاً خواننده حرفه‌ای نیست و ترجمه لفظ‌به‌لفظ را که زبانی نادرست و ثقیل و دیرپاب دارد نمی‌تواند تحمل کند. بنابراین، برخلاف آنچه معمولاً تصور می‌کنند، کار چنین مترجمانی بسیار سخت است چون این مترجمان باید به زبانی بنویسند که خواننده مطلب را به سهولت



درک کند. مترجم دیگر نمی‌تواند لفظ به لفظ ترجمه کند. ساده و روان نوشتن کار بسیار دشوارتری است؛ زیرا بسیاری از جاها مترجم مجبور است جمله نویسنده را به بیانی دیگر بنویسد. متأسفانه این نوع مترجمان نه توان آن را دارند که چنین کاری بکنند و نه اراده این کار را؛ چون این کار قطعاً وقت می‌برد. برای آنها ساده‌تر این است که دشواری کار را به خواننده منتقل کنند و بگذارند او با جمله‌ها کشتی بگیرد بلکه معنایی از آنها استخراج کند. در این بخش به بررسی تعدادی از جمله‌های کتابی با عنوان *ارتباط با کودک* به

ترجمه شهرزاد حکیم مختار می‌پردازیم. اگر ناشر کتاب ویراستاری هم داشته است، نامش در شناسنامه کتاب قید نشده است. جمله‌های کتاب، چنان‌که خواهیم دید، غالباً تحت‌اللفظی ترجمه شده و برای عموم خوانندگان به‌خصوص مخاطب خاص این کتاب دشوار و آزاردهنده است.

In psychotherapy, a child is never told, "you are great." Judgmental and evaluative praise is avoided. Why? Because it is not helpful. It creates anxiety, invites dependency, and evokes defensiveness. It is not conducive to self-reliance, self-direction, and self-control, qualities that demand freedom from outside judgment. They require reliance on inner motivation. Children need to be free from the pressure of evaluative praise so that others do not become their source of approval.

ترجمه چاپ‌شده: در روان‌درمانی، هرگز به یک کودک گفته نمی‌شود: «تو پسر کوچولوی خوبی هستی»، «تو فوق‌العاده‌ای». از تحسین مبتنی بر قضاوت و ارزیابی اجتناب می‌شود. چرا؟ زیرا مفید نیست. ایجاد اضطراب می‌کند، وابستگی به وجود می‌آورد و حالت دفاعی را برمی‌انگیزد و به ویژگی‌هایی مانند اتکا به خود، خودجهت‌دهی و کنترل خود منجر نمی‌شود. این ویژگی‌ها نیاز به اتکا به انگیزه و ارزیابی درونی دارد. کودکان نیاز دارند از فشار تحسین ارزیابی‌کننده رها باشند تا دیگران سرچشمه تأیید ایشان نگردند.

ترجمه ویرایش شده: در روان‌درمانی، هیچ‌گاه به کودک نمی‌گویند: «تو فوق‌العاده‌ای». از تحسین مبتنی بر قضاوت و ارزیابی اجتناب می‌کنند. چرا؟ چون مفید نیست. باعث اضطراب و وابستگی کودک می‌شود و به رفتار دفاعی او دامن می‌زند و مانع از آن می‌شود که کودک به خود اتکا بکند و بر رفتار خود کنترل داشته باشد و خودکفا باشد. کودک برای اینکه به چنین ویژگی‌هایی دست‌یابد، نباید تحت تأثیر قضاوت دیگران قرار بگیرد. کودک نیاز به انگیزه درونی دارد. کودک باید از فشار تحسین آمیخته به قضاوت دیگران رها باشد تا حرف دیگران باعث نشود چیزی را قبول یا رد کند.

چنان‌که ملاحظه می‌کنید، در ترجمه پیشنهادی، جمله‌های مجهول نویسنده به جمله‌های شبه‌مجهول ترجمه شده است: «گفته نمی‌شود» تبدیل شده به «نمی‌گویند»: «اجتناب می‌شود» تبدیل شده به «اجتناب می‌کنند». همچنین برخی صفات (مثل اتکا به خود، خودجهت‌دهی و کنترل خود) به جمله تبدیل شده‌اند تا از ثقل جمله کاسته شود: (کودک به خود اتکا بکند و بر رفتار خود کنترل داشته باشد و خودکفا باشد).

As adults we have all felt hurt, angry, afraid, confused or sad. At times of strong emotion there is nothing as comforting and helpful as a person who listens and understands.

ترجمه چاپ شده: به‌عنوان بزرگسال ما همه احساس آسیب، خشم، ترس، سردرگمی و غم را تجربه کرده‌ایم. به هنگام احساس شدید هیچ‌چیز مانند کسی که گوش می‌کند و درک می‌کند، آرامش‌بخش و یاری‌دهنده نیست.

ترجمه ویرایش شده: ما بزرگسالان همگی آزرده شده‌ایم، عصبانی شده‌ایم، ترسیده‌ایم و دچار تردید و اندوه شده‌ایم. در چنین مواقعی هیچ‌چیز به اندازه کسی که به حرف‌های ما گوش کند و درکمان کند به حال ما سودمند و آرامش‌بخش نیست.

در ویرایش جمله‌های فوق کوشش کردم تا حد امکان مطلب را به زبان و تعبیرات آشنای فارسی برای خواننده بنویسم؛ به همین جهت از کلمه‌های «به‌عنوان» و «تجربه کردن» پرهیز کردم. دلیل این کار این نبود که چون در کتاب *غلط نویسیم چنین حکمی صادر شده پس من هم بکار نمی‌برم*. دلیلش این است که مردم عادی در زبان روزمره و غیرترجمه‌ای خود این کلمه‌ها را به کار نمی‌برند و این کلمه‌ها بیشتر، یا فقط، در ترجمه‌ها دیده می‌شود. یعنی می‌توان بدون این کلمه‌ها هم در فارسی ادای مقصود کرد.

It is not unusual for children who are praised for being smart, to become less likely to take on challenging learning tasks since they do not want to risk their high standing. In contrast, when children are praised for their efforts, they become more persistent in difficult tasks.

ترجمه چاپ شده: در مورد بچه‌هایی که از آنها به خاطر باهوش بودنشان تعریف می‌کنند، عجیب نیست که کمتر احتمال دارد تکالیف آموزشی چالش‌برانگیزی را انجام دهند، چراکه نمی‌خواهند جایگاه بالای خود را به خطر بیندازند. برعکس، وقتی از کودکان به خاطر تلاش آنان تعریف می‌شود، در انجام تکلیف دشوارتر، مصرتر می‌شوند.

ترجمه ویرایش شده: اگر از هوش بچه‌ای تعریف بکنید، عجیب نیست که آن بچه نخواهد کارهای دشوار را بیاموزد چون دوست ندارد محبوبیت خود را به مخاطره بیندازد. برعکس، وقتی کودکی را به خاطر کار دشواری که کرده تحسین می‌کنید بر انجام کارهای دشوارتر بیشتر اصرار می‌ورزد.

در اینجا هم جمله اول به گونه‌ای دیگر نوشته شده است که خواندن و درک آن ساده‌تر باشد؛ همچنین جمله دوم هم از حالت مجهول به حالت معلوم تبدیل شده است.

Direct praise of personality, like direct sunlight, is uncomfortable and blinding. It is embarrassing for a person to be told that she is wonderful, angelic, generous, and humble. She feels called upon to deny at least part of the praise.

ترجمه چاپ شده: تعریف مستقیم از شخصیت، مانند نور مستقیم خورشید، ناراحت و کورکننده است. برای شخص خجل‌کننده است که به او گفته شود او فوق‌العاده، فرشته‌مانند، سخاوتمند و فروتن است. او احساس می‌کند از او خواسته شده حداقل به بخشی از این تعریف اعتراف کند.

ترجمه ویرایش شده: تعریف مستقیم مثل نور مستقیم خورشید چشم را می‌زند و ناراحت می‌کند. کسی که بهش می‌گویند فوق‌العاده، سخاوتمند، فروتن یا فرشته‌صفت است، معذب می‌شود. احساس می‌کند مجبور است دست کم کمی از آن تعریف را تکذیب کند.

در دو جمله فوق‌تعبیراتی که نویسنده آورده در اثر ترجمه تحت‌اللفظی تاحدی غیرفارسی و تصنعی شده و در نتیجه، به همان نسبت، دو جمله از معنی دور و درکش دشوارتر شده است. در نمونه‌های زیر هم سعی کردم جملات مترجم را که تحت‌اللفظی ترجمه شده تا

حدامکان با تعبیرات آشنای فارسی بنویسم تا خواننده با متن راحت‌تر ارتباط برقرار کند:

In our own childhood, we were not taught how to deal with anger as a fact of life. We were made to feel guilty for experiencing anger and sinful for expressing it. We were led to believe that to be angry is to be bad. Anger was not merely a misdemeanor; it was a felony.

ترجمه چاپ‌شده: در کودکی به ما نیاموختند که چگونه با خشم به‌عنوان یک واقعیت زندگی برخورد کنیم. ما وادار می‌شویم به‌خاطر احساس خشم و ابراز آن احساس گناه کنیم. این باور در ما به وجود آورده می‌شد که خشمگین بودن یعنی بد بودن. خشم تنها یک خلافکاری نبود؛ یک جنایت بود.

ترجمه ویرایش‌شده: در کودکی به ما یاد ندادند که خشم را واقعیتی از واقعیت‌های زندگی بدانیم. کاری کردند که هروقت عصبانی می‌شویم خیال کنیم جرمی مرتکب شده‌ایم و هروقت خشممان را ابراز می‌کنیم خیال کنیم گناهی مرتکب شده‌ایم. این تصور را به ما القا کردند که عصبانی شدن بد است. خشم را خطا تلقی نمی‌کردند؛ بلکه جرم به‌حساب می‌آوردند.

Having been brought up not to show our true emotions, we are proudest when, in the midst of the greatest turmoil, we show the least reaction.

ترجمه چاپ‌شده: ما که طوری تربیت شده‌ایم که احساسات واقعی مان را نشان ندهیم، وقتی بیشتر از همه افتخار می‌کنیم که در میانه بزرگ‌ترین آشفتگی، کمترین واکنش را نشان دهیم.

ترجمه ویرایش‌شده: طوری تربیت شده‌ایم که احساسات واقعی مان را بروز ندهیم. به همین دلیل، در وسط دعوایی سخت، هرچه کمتر واکنش نشان می‌دهیم بیشتر به خود می‌بالیم.

Resolutions about not becoming angry are worse than futile. They only add fuel to fire. Anger, like a hurricane, is a fact of life to be acknowledged and prepared for. The peaceful home, like the hoped-for peaceful world, does not depend on a sudden benevolent change in human nature. It does depend on deliberate procedures that methodically reduce tensions before they lead to explosions.

ترجمه چاپ‌شده: تصمیم درمورد خشمگین نشدن بیهوده‌تر از بیهوده است و فقط به آتش دامن می‌زند. خشم، مانند یک توفان، چهره‌ای از زندگی است که باید پذیرفت و برای آن آماده بود. خانه آرام، مانند دنیایی که امیدواریم در صلح باشد، به یک تغییر خیرخواهانه

ناگهانی در طبیعت انسان بستگی ندارد، بلکه واقعاً به شیوه‌های عینی بستگی دارد که به طور روش‌مند تنش‌های پیش از انفجار خشم را کاهش می‌دهد.

ترجمه ویرایش شده: کاملاً بیهوده است که تصمیم بگیرید عصبانی نشوید. این کار بیشتر آتش خشم شما را شعله‌ور می‌کند. خشم مثل توفان است. واقعیت زندگی است. باید آن را پذیرفت و برای مقابله با آن آماده بود. برای اینکه خانه‌ای آرام داشته باشیم یا جهانی آرام داشته باشیم که در آرزوی آن هستیم، لازم نیست ذات بشر را ناگهان به ذاتی نیک تغییر بدهیم. آرامش با روش‌های سنجیده‌ای ایجاد می‌شود که قادر است تنش را کنترل کند و نگذارد به خشم تبدیل شود.

When a child is repeatedly told by her parents or teachers that she is stupid, she comes to believe it. She starts thinking of herself as such. She then gives up intellectual efforts, feeling that her escape from ridicule lies in avoiding contest and competition.

ترجمه چاپ شده: وقتی والدین یا معلم کودک به دفعات به او می‌گویند که احمق است، کم‌کم باورش می‌شود و شروع می‌کند به داشتن چنین عقیده‌ای درباره خود. سپس تلاش‌های ذهنی را رها می‌کند، زیرا احساس می‌کند فرار او از مورد تمسخر قرار گرفتن با دوری از مسابقه‌ها و رقابت‌ها عملی می‌شود.

ترجمه ویرایش شده: وقتی والدین یا معلم کودک یکسر به او می‌گویند که احمق است، کودک کم‌کم باورش می‌شود و خود را احمق می‌پندارد و در نتیجه از کارهایی که نیازمند تلاش فکری است اجتناب می‌کند چون فکر می‌کند برای اینکه دیگران مسخره‌اش نکنند نباید در مسابقه‌ها و رقابت‌ها شرکت کند.

The child may learn that his or her own anger is not catastrophic, that it can be discharged without destroying anyone. This lesson may require more than just expression of anger by parents.

ترجمه چاپ شده: کودک می‌تواند بیاموزد که خشم خود او فاجعه‌آمیز نیست و می‌تواند بدون صدمه‌زدن به کسی تخلیه شود. این درس به بیش از تنها یک ابراز خشم توسط والدین نیاز دارد.

ترجمه ویرایش شده: کودک باید بیاموزد که خشمگین شدن آن‌قدر بد نیست و می‌توانیم بدون اینکه به کسی آسیب برسانیم خشممان را تخلیه کنیم. کودک این درس را فقط با دیدن خشم پدر و مادرش یاد نمی‌گیرد. ❁